

درس تفسیر آیت الله جوادی

97/01/18

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 2 تا 5 سوره جمعه

﴿هُوَ الَّذِي يَغْفِرُ الْآثِمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَيْلٍ ضَلَالٍ مُبِينٍ (2) وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (3) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (4) مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَتَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ (5)﴾

سوره مبارکه «جمعه» که در مدینه نازل شد، خطوط کلی برنامه‌های پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که برنامه عمومی انبیای دیگر هم هست آن را هم ذکر فرمودند. گرچه برای خاتمیت آن حضرت خصیصه‌ای هست، ولی یک سلسله وظایف مشترکی انبیا دارند، یک سلسله وظایف مشترکی امم دارند که این را ذکر می‌کنند. این عناوین یاد شده که تزکیه، تعلیم کتاب، تعلیم حکمت و مانند آن، این برای امت‌های قبلی هم بود، وظیفه انبیای قبلی هم بود؛ البته هم تعلیم در جاتی دارد، هم تزکیه مراتبی دارد.

در سوره مبارکه «نازعات» وقتی ذات اقدس الهی از جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) سخن به میان می‌آید، آیه پانزده به بعد سوره «نازعات» این است: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَشَّطِ * اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ أَلَى أَنْ تُزَكَّى * وَ أَهْدِكَ أَلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى *﴾ یعنی کلیم الهی هم برای تزکیه مردم حتی برای فرعون مأموریت یافت؛ چه اینکه در عصر فرعون حرف‌هایی هم که سحره فرعون زده بودند که تربیت‌شدگان مکتب موسای کلیم (سلام الله علیه) بودند، آنها هم از تزکیه سخن می‌گفتند. در سوره مبارکه «طه» دارد که سحره موسی بعد از تهدید فرعون که گفت: ﴿لَأَمْلِكَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ تَعْلَمُنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى﴾، آنها گفتند: ﴿لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾، در آیه 76 فرمود: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾، اینکه آنها مقاومت کردند، از تهدید فرعون هراسناک نشدند راه کلیم حق (سلام الله علیه) را انتخاب کردند، گفتند جزای کسی است که تزکیه رهبران الهی را پذیرفته باشد.

بنابراین جریان «تزکیه» در همه انبیا بود، جریان «یُعَلِّمُهُمُ» در همه انبیا بود؛ منتها قرآن از آن جهت که مهیمن است تزکیه برتر دارد، تعلیم برتر دارد، حکمت برتر دارد و مانند آن. این خاصیت مهیمن بودن است. پس تزکیه جزء برنامه‌های عمومی انبیاست؛ چه اینکه تعلیم کتاب و حکمت هم جزء برنامه‌های عمومی انبیاست.

عمده آن است که «التزكية ما هي؟» چگونه جامعه پاک می‌شود؟ پاکی جامعه در چیست؟ پاکی جامعه را ذات اقدس الهی در انواع گوناگون تکالیف مشخص کرده است. هم طهارت مال را مشخص کرده است فرمود کسی که وابسته به مال باشد مخصوصاً مالی که مال او نیست، این طاهر نیست که چند بار آیه سوره مبارکه «توبه» به همین مناسبت ذکر شد که ذات اقدس الهی به رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور می‌دهد: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾، [1] حالا چه فرق بین طهارت و تزکیه است «علی‌ای حال» اگر کسی حقوق مالی‌اش مثل زکات را

نپرداخت، طاهر و مزگی نیست، نه اینکه این مال پاک نیست، خود این شخص پاک نیست. «نُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ»، در همه موارد اینجا هم که سوره مبارکه «جمعه» است دارد: «وُتُزَكِّيهِمْ» و گرنه مال چه آلودگی دارد؟ شخص است که غصب می کند ناپاک می شود و گرنه مال، مال است. مال تکلیفی ندارد. اگر یک قذارت و آلودگی به آن برسد، مثل فرش آلوده می شود، مال آلوده می شود، مکان آلوده می شود و مانند آن. و گرنه این با آب پاک می شود؛ اما آن قذارت که «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» [2] یا «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْانْتَابُ وَالْزُلَامُ رَجَسٌ»، آنها را نه غسل پاک می کند و نه غسل، آنها را ایمان پاک می کند.

در این قسمت ها که فرمود: «نُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»، معلوم می شود کسی که حقوق الهی به عهده اوست مطهر و مزگی نیست.

مسئله دیگر این است که نه تنها در مسائل تبلیغی حرف سحره موسی این بود: «ذلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» نه تنها کسی که حقوق مالی به عهده اوست مطهر و مزگی نیست، در برابر آداب اجتماعی هم اگر کسی آداب اجتماعی را رعایت نکند و حقوق مردم را حرمت نهد حق دیگران را گرامی نشمارد، مطهر و مزگی نیست؛ یعنی آن غرور و خودخواهی برای ما آلودگی می آورد، ما را آلوده می کند. ببینید در سوره مبارکه «نور» فرمود اگر شما می خواهید به دیدار کسی بروید، باید اولاً وقت ملاقات بگیرید، همین طور سرزده وارد منزل کسی نشوید، قبلاً وقت ملاقات بگیرید. اگر وقت ملاقات نگرفتید و رفتید و آن آقا گفت من الآن کار دارم و شما را نپذیرفت، گله نکنید، بگویید حق مسلم شما بود ما الآن که وقتی نداریم. اگر - خدای ناکرده - از اینجا گله شروع شد معلوم می شود این فرد مطهر و مزگی نیست؛ یعنی دین آمده برای نظم، یک؛ تعیین وقت، دو؛ رعایت احترام متقابل، سه؛ غرور شکنی، چهار. ببینید آیه سوره مبارکه «نور» چه می فرماید! فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ بدون سلام وارد نشوید، با اذن قبلی وارد شوید، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ؛ اگر کسی نبود در بسته بود که برمی گردید؛ اما اگر بود، شما چون وقت قبلی نگرفتید به شما گفتند برگردید ما الآن فرصت دیدار نداریم، به شما برنخورد: «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا».

شما که وقت قبلی نگرفتید. نگویید به ما برخورد و از اینجا قهر شروع بشود. «هُوَ أَزْكَى لَكُمْ»، این ادب اجتماعی را رعایت کنید این جامعه می شود جامعه مزگی و مطهر، جامعه منظم. جامعه ای که اگر وقت قبلی نگرفت، صاحب خانه گفت من الآن فرصت ندارم، به او برنخورد. «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ»، این طور نیست که در چند جای قرآن فقط کلی فرمود: «یزکیهم». در مسائل مال مشخص کرد، در مسائل سیاست مشخص کرد، در مسائل مبارزات

مشخص کرد، در مسائل تنظیم وقت و ملاقات ها مشخص کرد. چه اینکه در مسائل پاکدامنی هم مشخص کرد، فرمود عفاف باعث طهارت جامعه است. در همان سوره مبارکه «نور» بعد از اینکه فرمود: «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»، آن گاه در آیه سی همان سوره مبارکه «نور» فرمود: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَهُمْ»، ما یک سلسله مسائلی بین خود و خدای خودمان داریم که این مسائل برای ما و ابدیت ما سرنوشت ساز است. یک سلسله هم مسائلی با مسئولین و نظام و امثال آن داریم. اگر کسی - خدای ناکرده - گله ای از مسئولی از نظامی از جای دیگر دارد، این رابطه اش را با دین به هم نزند. خدا می گوید: «وَلْيُضَرْبَنَّ بِخُمُرِهِمْ عَلَى جُيُوبِهِمْ»، این روسری جایش مربوط به سر و گردن است، حالا اگر مشکلی دارد با کسی یا بدرفتاری دیده است، - معاذ الله - این را به حساب دین بیاورد و این روسری را روی چوب بگذارد این با آیه طرف است. این به خودش آسیب رسانده و می رساند. فرمود این مرزها را از هم جدا کنید، کارهای دین که رابطه بین شما و خدای شماست، آن را مقدس و محترم بشمارید، چون با او زنده هستید، با او می میرید، با او محشور می شوید، حساب ها را مخلوط نکنید. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَهُمْ»، انسانیت، حیثیت و حرمت شما را حفظ می کند. اگر - معاذ الله - مرگ پوسیدن بود، اگر قبر آخر خط بود و اگر انسان می مُرد،

دیگر خبری نبود؛ اما این جزء لطایف قرآن کریم است که انسان مرگ را می‌میراند. این حرف زیر آسمان غیر از انبیا کسی دیگر آمده که چنین حرفی بزند؟ که ما یک دشمن داریم به نام مرگ چون از هر چه می‌ترسیم برای اینکه می‌ترسیم بمیریم. اگر از انفجار، اگر از مار، از بیماری‌های بدخیم می‌ترسیم برای اینکه پایش مرگ است. اگر این «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» [3] پیام خدا را می‌رساند که شما مرگ را می‌میرانید نه مرگ شما را، این حرف برای همیشه تازه است. فرمود مرگ شما را می‌چشد، نفرمود: «كُلُّ نَفْسٍ يَذُوقُهَا الْمَوْتَ» فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» شما هستید که مرگ را می‌میرانید، شما هستید که مرگ را می‌چشید و هضم می‌کنید، شما هستید که هستید و می‌روید به جایی که شما هستید و مرگ نیست. این برنامه‌هاست انسان این برنامه‌ها را که با کارهای دیگر مخلوط نمی‌کند. حساب ما با خدایمان همیشه باید محفوظ بماند، با دیگران مشکلی داریم آن را از راه دیگر باید حل کرد.

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ»، بنابراین این طور نیست که ذات اقدس الهی یک کلی‌گویی کرده باشد فرمود که «یرکبهم». می‌بینید آداب اجتماعی را گفته، مبارزات سیاسی را گفته، مقاومت‌های جهادی را گفته، ادب اجتماعی را گفته، عفاف را گفته، فرمود اینها تزکیه است. طهارت مال تزکیه است. این «ازکی لهم»، با «یرکبهم» و با «تطهروهم» همراه است. همان طوری که علم وصفی است برای خود عالم، بیرون که نیست. این طهارت و تزکیه هم وصف است و «یرکبهم» و «یعلّمهم» الکتاب و الحکمة، «تطهروهم» و «یرکبهم»، اینها نشان می‌دهد که تمام این اوصاف برای خود آدم است حالا اگر کسی عصبانی شد خانه خودش را منفجر کرد، این به خودش آسیب رساند، نه به دیگری.

غرض این است که غضب و عصبانیت چیز خوبی است دفاع یک چیز خوبی است، ولی باید در اختیار انسان غضبان باشد؛ اما وقتی اختیار انسان به دست او افتاد، مشکل پیش می‌آید. فرمود این کار را نکنید نه تنها وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، موسای کلیم هم برای همین آمده؛ منتها اگر تفاوتی هست، برای اینکه قرآن مهیمن است نسبت به تورات و انجیل، تزکیه اینها هم تزکیه هیمنه‌ای است، تعلیم اینها هم تعلیم مهیمن است و مانند آن.

در جریان «و آخرین منهم»، برخی‌ها نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: قوم سلمان اگر ایمان در کرات دیگر باشد به آن دسترسی پیدا می‌کنند. پس معلوم می‌شود این اگر جمله خبریه‌ای باشد که به داعی انشا القا شده، وظیفه ما را مشخص می‌کند؛ یعنی بروید تا آن جا. همان طوری که «اطلبوا العلم و توبوا بالهین» [4] یک جمله انشایی است، «اطلبوا ایمان و لو بعطارد و زهره و مریخ»! اگر این جمله خبریه‌ای باشد که به داعی انشا القا شده است. اگر نه، فقط جمله خبریه باشد به داعی انشا نباشد، این قدرت را این شانیت را دارد حالا که این شانیت را داریم این صفت را داریم این قدرت و توانایی در ما هست، چرا بهره نبریم؟ سوگند این را آلوسی نقل می‌کند با سوگندش: «و الذی نفسی بیده» اگر ایمان در کرات دیگر باشد ایرانی به آن دسترسی پیدا می‌کند. [5] یک قومیت یک ملیت یک شناسنامه یک عرق دینی یک چیز اساسی است که همه انبیا آمدند این را امضا کردند، درست است که آن وطن اصلی چیزی دیگر است؛ اما این «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» [6] را هم که امضا کردند. حالا کسی بتواند روی پای خودش بایستد چرا به دیگری وابسته باشد؟ اگر دیگری در کنار سفره آدم باشد نعمت خوبی است؛ اما آدم دستش به دیگری دراز باشد برای چیست؟ فرمود شما می‌توانید! این تعبیری که آلوسی نقل می‌کند با سوگند حضرت همراه است، فرمود ایرانی می‌تواند به کرات دیگر برود و علم و ایمان پیدا کند. سوره مبارکه «توبه» که دارد «قُلُوا لَا تَفَرُّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا» [7]

تنها این نیست که شما از شهرها به حوزه قم و نجف و امثال آن بروید. این گوشه‌ای از نَفَر عمومی است؛ اما آن‌که این حدیث نورانی را دارد می‌گوید بروید در مریخ، بروید در کره قمر، بروید در کرات دیگر به علم و ایمان دسترسی پیدا کنید، با سوگند حضرت این را یاد کرده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ» اینها این کار را می‌توانند بکنند.

این دفاع هشت سال بلکه ده سال نشان داد. بارها به عرض شما رساندیم الآن جای فردوسی (رضوان الله تعالی علیه) خالی است. ما بعد از جریان این جنگ ده سال، نه هشت سال؛ هشت سال جنگ رسمی بود، دو سال جنگ داخلی بود فقط خورد بود نه زد و خورد؛ یعنی بعد از اینکه انقلاب به برکت الهی به ثمر رسید در بهمن 57، بخشی از خلق ترکمن در شمال سنگربندی کردند و اسلحه کشیدند و کشتار رسمی را شروع کردند، عده‌ای از عزیزان در همان سال 57 این جنگ را خاموش کردند. بعد کردستان شلوغ شد، خلق عرب شروع شد، مسلمان شروع شد، ترورهای هفتاد و اندی شروع شد، ترور نخست‌وزیری شروع شد، ترور دادگاه انقلاب شروع شد، ترورهای کوچه و برزن شروع شد، این دو سال اول فقط خورد بود نه زد و خورد. آن هشت سال جنگ زد و خورد بود ما ده سال داشتیم جنگ می‌کردیم. بعد از آن جریان عملیات مرصاد که یک روز همین جا مبسوطاً بیان شد، مردانگی ایرانی‌ها بعد از عملیات مرصاد مشخص شد؛ منتها ما یک فردوسی نداریم. ما شعرای فراوان داریم نوحه‌سرایی داریم گریه زیاد می‌کنیم کار خوبی است هم به نحوه خود تسکین دل‌هاست هم تسلیت و دل‌داری به خانواده‌های معظم شهداست هم یک آرامش است شعرهای آیینی اینها کار خودش را انجام می‌دهد؛ اما آن‌که بیاید عظمت ایران و ایرانی را بعد از عملیات مرصاد ثابت کند که شرحش یک روز اینجا گذشت، ما یک فردوسی کم داریم. کاری ایرانی‌ها یعنی شماها کردید که در این هفت میلیارد مردم کره زمین مشابه این را نکردند هیچ جا نکردند. مردانگی که ایرانی‌ها کردند قطعنامه را همه قبول کردند، امام (رضوان الله تعالی علیه) مسئولین و مردم همه قطعنامه را قبول کردند و این عزیزان ارتشی و سپاهی و بسیجی از جبهه‌های جنگ آمدند بیرون و جبهه‌ها خالی شد همین صدام ملعون و همین منافقین ملعون را تهییج کردند عملیات مرصاد را راه‌اندازی کردند. بعد از اینکه جبهه‌ها خالی شد. اینها آمدند بخش قابل توجهی وارد سرزمین ایران شدند عده زیادی را شهید کردند که خدا غریق رحمت کند صیاد شیرازی را و دیگران رفتند و به هر حال غائله را خاتمه دادند. بعد از اینکه قطعنامه قبول شد. جبهه‌ها هم خالی شد آنها هم آمدند این کارها را کردند. بعد خدا صدام را گرفت و این به کویت حمله کرد. امیر کویت هم دست از لای عباي مطلقاً درآورد و دستمال درآورد و نزد غربی‌ها رفت و گریه کرد و کمک اینها را خواست و وعده نفت داد و گفت بیايد مرا آزاد کنید. آنها هم به طمع نفت حرکت کردند و اتحادیه نفتی تشکیل دادند و از آمریکا و انگلیس و فرانسه همه آمدند که با کمترین هزینه صدام را از کویت بیرون کنند و به نفت هم برسند. همه یعنی همه! همه اینها به مسئولین ما به مردم ما به نظامی‌های ما به همه گفتند که شما هم چهار تا تیر از طرف شرق بزنید که ما هزینه کمتری داشته باشیم. ما گفتیم ما این کار را نمی‌کنیم، شما با هم جنگ دارید ما امضا کردیم پای امضایمان ایستاده‌ایم. این دین ما در قرآن فرمود وقتی با مشرکین تعهد کردید امضا کردید پای امضای خود بایستید: ﴿فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْكُمْ﴾ [8] این کار را چه کسی کرد؟ صدام خیلی به ما آسیب رساند، ما اگر چهار تا تیر می‌زدیم چهار جای عراق را می‌گرفتیم هیچ کس به ما اشکال نمی‌کرد. حق مسلم ما بود. همه مراکز بین‌الملل هم گفتند صدام چون شروع کننده جنگ بود باید غرامت‌ها را بپردازد. حق مسلم ما بود. اگر چهار تا تیر از این طرف می‌زدند گوشه‌ای از عراق را می‌گرفتند حق مسلم می‌دانستند، چه کسی می‌توانست بگوید نه. ما نکردیم این کار را، ما گفتیم چون دین ما به ما می‌گوید پای امضای خود بایستید. تنها ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ [9] که نیست، فرمود با بت‌پرست‌ها

شما در مکه تعهد سپردید امضا کردید، مادامی که آنها به هم نزدند شما به هم نزنید: «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»، یعنی دین یک سلسله برنامه‌های ملّی و محلّی دارد که در حوزه ما مسلمان‌هاست، یک سلسله برنامه‌های منطقه‌ای دارد که بین ما و موحدان عالم است؛ اهل کتاب، مسیحی‌ها، یهودی‌ها. یک سلسله برنامه‌های عالمی و بین‌المللی دارد که بین ما و بین انسان‌هاست، چه مسلمان چه کافر. هر سه را در این قسمت قرآن کریم دارد. فرمود با کافر امضا کردی پای امضای خود بایست مگر اینکه او نقض بکند. ما این کار را کردیم؛ یعنی اگر بعد از عملیات مرصاد که ما چندین تلفات اضافه دادیم، شهدا دادیم، اگر از این طرف هم حمله می‌شد هیچ کس به ما اشکال نمی‌کرد، ولی نکردیم این کار را، جای فردوسی خالی است.

اینکه ما از فردوسی خیلی به عظمت یاد می‌کنیم، برای اینکه او تنها شاعر نبود، او تنها ادیب نبود، تنها عالم نبود، تنها روحانی نبود؛ از آن حکمای بنام اسلام بود و غیور بود. روزی که نام مبارک حضرت امیر ممکن نبود برده بشود و مرگ را به همراه داشت در آن روز صریحاً در شاهنامه گفت:

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست [10]

شما نمی‌دانید این سقیفه چه کار کرد! این آلوسی یک مفسر رسمی سنّی‌هاست. شما این تفسیر آلوسی را ببینید می‌گوید سؤال کردند که معاویه بهتر است یا عمر بن عبدالعزیز؟ چون عمر بن عبدالعزیز چندین کار مثبت کرد. یکی به دستور امام باقر (سلام‌الله‌علیه) مسئله آن طلا و نقره مثقالی را به سکه تبدیل کرد که ضرب سکه در اسلام به راهنمایی امام باقر (سلام‌الله‌علیه) در عصر عمر بن العزیز بود در اسلام البته. یکی اینکه این آیه سوره مبارکه «نحل» را که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ»، [11] گفت این را در خطبه‌های نماز جمعه به جای لعن علی بن ابیطالب بخوانید. [12] تا آن روز تمام خطبه‌ها با لعن علی بن ابیطالب بود. عمر بن عبدالعزیز - حالا عاملش هر چه بود - گفت این «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» را به جای سبّ علی بن ابیطالب در خطبه‌ها بخوانید. آلوسی نقل می‌کند که از کسی سؤال کردند که آیا معاویه بهتر است یا عمر بن عبدالعزیز؟ می‌گوید غباری که در بینی اسب معاویه رفت این بهتر از صد عمر بن العزیز است این را همین آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل همین «وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ» نقل می‌کند. [13] وقتی از اوّل به عداوت علی و اولاد علی تربیت بشوند همین است. از همان اوّل این بچه‌ها را به دشمنی علی و اولاد علی تربیت کردند. این است که جابر بن عبدالله که نابینا بود در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت عصازنان عصازنان می‌گفت: «أَوْبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَىٰ خَيْطِغَلِي» (علیه‌السلام)، [14] برای همین است. فرمود بچه‌های خود را دست هر کسی ندهید. این نابینا بود، در کوچه‌های مدینه عصازنان راه می‌رفت می‌گفت: «أَوْبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَىٰ خَيْطِغَلِي» (علیه‌السلام)، اگر کسی را به عنوان طلبه یا غیر طلبه به مدرسه‌ای بفرستند که با بیگانه‌ها و با طرز تفکر خاص آشنا بشود، آن پایش چه در می‌آید خدا می‌داند! این حرف آلوسی است. این جزء قدما که نیست، حالا غباری که در بینی اسب معاویه (علیه من الرحمان ما يستحق) رفت، این از صد عمر بن العزیزی که جلوی سبّ علی بن ابیطالب را گرفته بهتر است! این طور درمی‌آید. این است که گفتند این بیان‌ها را خوب روشن کنید برای مردم بگویید، آن روز هم این حرف‌ها بود؛ یعنی ممکن نبود کسی نام مبارک حضرت امیر را ببرد. فقط قدرت و عظمت فردوسی بود که آنها توانستند صبر کنند:

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست

وگرنه دیگری می‌گفت که سرش به باد می‌رفت، این حرف هست همیشه. فرمود: «وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ»، اینکه وجود مبارکه حضرت سوگند یاد می‌کند یعنی ایرانی این قدرت را دارد حالا اگر این جمله خبریه به داعی انشا شد که تکلیف خاصی است برای ما، نباشد هم زمینه استعداد ما را حضرت بیان کرده، ما چرا از این استعدادها بهره نبریم؟! «وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْغَزِيرُ الْحَكِيمُ» البته «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» بعد فرمود ما موسی را فرستادیم، برادرش هارون را فرستادیم، تورات فرستادیم. تمام مراحل را در تورات گفتیم، پیغمبر را در تورات معرفی کردیم، اصحابش را معرفی کردیم، دینش را معرفی کردیم، مسلمان‌هایی که به پیغمبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ایمان آوردند را معرفی کردیم. همه را رهبران الهی به این یهودی‌ها گفتند این یهود مثل آن حماری است که یک بار کتاب روی دوش اوست و بهره نمی‌برد. مستحضری در این مثل چه حمار کتاب حمل بکند چه سنگ و چوب و گل، برای او فرق نمی‌کند. او چند کیلو بار باید حمل بکند. این چه مثلی است؟ فرمود اینها «خَمِلُوا الثَّورَةَ»، ما همه این مراحل را برای اینها گفتیم، پیغمبر را معرفی کردیم، برای همین یهودی‌ها، اسلام را معرفی کردیم، مثل زدیم امت اسلامی را و اوصاف پیغمبر را گفتیم، همه زحمات را رهبران الهی برای یهودی‌ها کشیدند، به اینها فهماندند عالم بی‌عمل مثل حماری است که از علم بهره نمی‌برد و گرنه «كَفَّلَ الْجَمَارُ يَحْمِلُ أَثْقَارًا»، حمار چه چوب ببرد چه سنگ ببرد چه کتاب ببرد، عالم بی‌عمل مثل همین است. ما زحمت کشیدیم، آنها هم زحمت کشیدند، یاد گرفتند که مسلمان‌ها چه کسانی هستند، پیغمبر کیست؟ قرآن چیست؟ اینها را یادشان دادیم؛ اما الان که شما حضور پیدا کردید اینها باور نمی‌کنند؛ مثلاً ملاحظه بفرمایید که پیغمبر اینها را تا کجا مشخص کرده است. در سوره مبارکه «اعراف» آیه 157 این بود: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»، موسای کلیم آمده پیغمبر را معرفی کرده اینها درس پیغمبرشناسی خواندند. درست است که معارف دیگر هم در تورات هست؛ اما درس اسلام‌شناسی خواندند درس پیغمبرشناسی خواندند. «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجَلِّلُهُمْ بِالْقَلْبَانِ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِمُ الْغَبَائِثَ»، اینها خواندند خواندند خواندند همه این جزئیات را خواندند، بعد هم فرمود: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ»، اینها را که خواندید الان پیغمبر آمده مهیمن آورده به این ایمان بیاورید. در آیه 29 سوره مبارکه «فتح» که بحث آن گذشت فرمود ما نه تنها خطوط کلی دین را گفتیم پیغمبر را معرفی کردیم اسلام را معرفی کردیم مسلمان‌ها را معرفی کردیم، چه در تورات، نه تنها علماً، تمثیلاً هم بیان کردیم، شفاف و روشن همه را وجود مبارک موسی به آنها گفت، هارون به آنها گفت، اینها یاد گرفتند فهمیدند؛ اما عمل نمی‌کنند. چون عالم بی‌عمل هستند که «خَمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَفَّلَ الْجَمَارُ» و گرنه برای حمار که بهره نمی‌برد این حمار که گرسنه است اگر جو هم بارش کنید بهره نبرد این همین طور است. متاع دیگر هم بار کنی به او چیزی نرسد این همین طور است. حالا این چرا به کتاب مثال می‌زند؟ فرمود که در همان آیه پایانی سوره مبارکه «فتح» فرمود پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «وَ الَّذِينَ مَعَهُ آيَاتُهُ عَلَى الْكُفَّارِ» اند، «رَحْمَةً لِّبَنِيهِمْ» اند، «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»، فرمود: «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأً فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ»، ما چند قرن قبل در انجیل خودشان می‌ایستند. این آیه قبلاً هم بحث شد. این حمایت حمایت حمایت یعنی همین. اگر قرآن است، اگر تفسیر قرآن است می‌گوید مسلمان باید روی پای خودیش بایستد. ما این را در انجیل گفتیم و معرفی کردیم اصلاً مسلمان یعنی این. «وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» چیست؟ «وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأً فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ»، ما چند قرن قبل در انجیل مسلمان‌ها را برای مسیحی‌های آن روز معرفی کردیم که بعد از چند قرن گروهی به عنوان اسلاميون و مسلمان‌ها می‌آیند که اینها مثل ساقه گندم هستند. ساقه گندم چه کار می‌کند؟ این خردمندانه روی پای خودش ایستاده است «كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأً» بعد از بذری، مستحضری این بذر با «باء» و «ذال» مربوط به جو و گندم است. آن بزر با «زاء اخت

الزَّاء» مربوط به این سبزی هاست؛ نظیر سبزی شاهی، سبزی خوراکی. یکی «زاء اخت الزَّاء» است دیگری «ذال اخت الذَّال» است. این که مربوط به جو و گندم است می‌گویند بذر با «ذال». آن که سبزی خوراکی است بذر با «زاء اخت الزَّاء» است. «علی‌ای حال» این جو و گندم فرمود وقتی که پاشیدید این جوانه می‌زند یک چند سانتی که بالا آمد در معرض خطر باد و اینهاست. فوراً کمبرندی از خودش درست می‌کند محکم که باد او را نشکند. یک چند سانتی که بالاتر آمد دو تا کار می‌کند هم آن قبلی را مستحکم‌تر می‌کند؛ هم یک کمربند دیگر می‌زند. وقتی قدری بالاتر آمد این کار را در سه بخش محکم‌تر می‌کند تا روی پای خودش بایستد، «فَازَرَهُ»، آزر یعنی «اخذ وزیرا من نفسه» وزیر کسی است که بار سنگین را بکشد. «وزر»؛ یعنی سنگینی. فرمود این خوشه سیاست‌مدار خوبی است وزیر را از خودش انتخاب می‌کند: «فَازَرَهُ»؛ یعنی «اخذ وزیرا فهمیا عالما حکیما» که این نگه بدارد. «فَاسْتَعْلَفَ فَاَسْتَوَى عَلَى شَوْقِهِ»؛ روی پای خودش می‌ایستد، اگر روی پای خودش نایستد که گندم به ثمر نمی‌رسد. یک باد تُندی می‌وزد همه را به هم می‌زند. فرمود ما چند قرن قبل گفتیم مسلمان‌ها این هستند. حالا ما تازه به این فکر هستیم که کالای دیگری را بخریم. یک غیرت یک چیز دیگری است، حمیت یک چیز دیگر است. فرمود: «فَازَرَهُ»؛ خودش وزیر خودش است. «فَاسْتَعْلَفَ فَاَسْتَوَى عَلَى شَوْقِهِ» روی ساق خودش ایستاده است. ای کاش می‌گفتند هر شب قرآن به سر بکنید! این کتاب بوسیدنی نیست؟! کجا ما حرف تازه پیدا می‌کنیم؟ یک وقت که مثل‌های مرتب می‌زند آن مربوط به انبیا و اولیاست بله آن است؛ اما یک مثل عادی که هر روز هر کشاورزی با آن سروکار دارد. فرمود ما اینها را گفتیم، اینها را تک‌تک اینها را به تک‌تک یهودی‌ها گفتیم، اینها «خُجِّلُوا النَّوْرَةَ» اما الآن عمل نمی‌کنند.

غرض این است که این که می‌فرماید: «كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَخْمَلُ أَشْفَارَهُ»، یعنی عالم بی‌عمل. ما همه مسائل را گفتیم اسلام چیست؟ پیغمبر کیست؟ قرآن چیست؟ مهیمن است، اینها را گفتیم؛ اما اینها فهمیدند که اسلام کاری به کار کسی ندارد. این خوشه گندم می‌گوید من می‌خواهم روی پای خودم بایستم، همین! با دیگری مخالف نیست، شما هر چه که دارید داشته باشید کاری که با من نداشته باشید من روی پای خودم می‌ایستم. ما اینها را گفتیم چند قرن قبل، به یهودی‌ها گفتیم، به مسیحی‌ها گفتیم. اینها اینها را فهمیدند؛ اما عمل نمی‌کنند. غرض این است که برای حمار فرقی بین سنگ و چوب با کتاب نیست. این فقط علمای بی‌عمل را دارد تربیت می‌کند که «اعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا».

[1] توبه/سوره 9، آیه 103.

[2] توبه/سوره 9، آیه 28.

[3] آل عمران/سوره 3، آیه 185.

[4] بحار الأنوار - ط مؤسسة الوفاء، العلامة المجلسی، ج 1، ص 177.

[5] تفسیر الالوسی روح المعانی، الالوسی، شهاب الدین، ج 14، ص 289.

[6] مستدرک سفینة البحار، الشیخ علی النمازی، ج 10، ص 375.

[7] توبه/سوره 9، آیه 122.

[8] توبه/سوره 9، آیه 7.

[9] مائده/سوره 5، آیه 1.

[10] شاهنامه فردوسی، بخش 7، گفتار اندر ستایش پیغمبر.

[11] نحل/سوره 16، آیه 90.

[12] مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 22.

[13] تفسیر الالوسی روح المعانی، الألوسی، شهاب الدین، ج 14، ص 289.

[14] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 3، ص 493.